

فلسفۀ سیاسی
جان استیوارت میل

جان گری

ترجمۀ
خشایار دیهیمی

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران-۱۳۹۷

فهرست

پیشگفتار مترجم / ۱

سیاسگزاری / ۳

پیشگفتار / ۵

پیشگفتار ویراست دوم / ۹

۱ مشکل و مسئله میل در رساله آزادی / ۱۳

تفسیری سنتی / ۱۳

نظری تازه و بازنگرانه / ۲۷

بحث و استدلال این کتاب / ۳۵

۲ فایده گرایی میل / ۴۳

هنر زندگی و فایده همچون اصلی ارزش شناختی / ۴۳

اعمال، قواعد، و هنر زندگی / ۵۹

فایده، لذت، و خوشبختی / ۸۲

۳ اصل آزادی / ۹۳

حوزه حفظ منافع خود، صدمه به دیگران و نظریه منافع حیاتی / ۹۳

اصل آزادی در آموزه آزادی / ۱۰۹

فایده، عدالت، و شرایط همکاری اجتماعی در آموزه آزادی / ۱۱۸

۴ درک و برداشت میل از خوشبختی و نظریه فردیت / ۱۲۹
فردیت، خوشبختی، لذت‌های والاتر / ۱۲۹
خودمختاری، اصالت، و دست زدن به انتخاب / ۱۳۵
نیازها و آرمانها در آموزه آزادی / ۱۵۷

۵ کاربردها / ۱۶۳

پاترنالیسم / ۱۶۳

اخلاق‌گرایی / ۱۷۴

آزادی بیان / ۱۸۵

۶ آموزه آزادی میل: ارزیابی مجدد / ۱۹۷

آموزه آزادی و فلسفه عمومی میل / ۱۹۷

آموزه آزادی و علم جامعه / ۲۰۶

آموزه آزادی و لیبرالیسم میل / ۲۱۰

فایده آموزه آزادی / ۲۲۰

بعد/التحریر / ۲۲۹

نقدهای سنتی بر لیبرالیسم میل: ارزیابی دوباره / ۲۳۳

لیبرالیسم میل و لیبرالیسم‌های بعدی / ۲۵۶

ضمیمه / ۲۵۷

نقد پلورالیستی جان گری بر لیبرالیسم (نوشته جورج کراودر) / ۲۷۵

نقد گری / ۲۷۸

قیاس‌ناپذیری / ۲۸۴

زمینه و بستر / ۲۸۷

صورت‌های زندگی / ۲۹۲

از پلورالیسم به لیبرالیسم؟ / ۲۹۶

یادداشت‌ها / ۳۰۱

نمایه / ۳۲۵

پیشگفتار مترجم

در مورد کتاب حاضر چند نکته گفتنی است. شیوه بحث جان گری تحلیلی منطقی است و برای همین سیاق عباراتش همخوان با این شیوه است و در ترجمه نیز سعی شده است همین سیاق حفظ شود تا به دقت منطقی بحث آسیمی نرسد. به همین دلیل نیز در نقل قولهای بسیاری که از رساله آزادی جان استیوارت میل آمده است، با آنکه دو ترجمه از این رساله به فارسی موجود است، از آنها نقل نکردیم و ترجمه مجددی عرضه کردیم که در آن دقت فنی بیشتر مد نظر بوده است. اما به هر صورت خواننده در صورتی بیشترین بهره را از این کتاب خواهد گرفت که قبلاً رساله آزادی را به دقت بخواند. خوشبختانه هر دو ترجمه فارسی از این رساله اکنون در بازار موجودند و هر دو ترجمه نیز قابل اعتمادند. ترجمه مرحوم دکتر محمود صناعی بسیار خوشخوان و روان و سلیس است و ترجمه مرحوم دکتر جواد شیخ الاسلامی هم به متن بیشتر وفادار است، اما هیچ یک از دو ترجمه «فنی» به معنای دقیق کلمه نیستند، ولی به هر صورت برای منظور ما مطالعه هر یک از دو متن وافی به مقصود خواهد بود.

نکته دیگر نگاه خاصی است که جان گری در این کتاب نسبت به فلسفه سیاسی به طور کلی و نسبت به لیبرالیسم بالاخص دارد. برای آنکه خواننده، احیاناً بیش از اندازه تحت تأثیر این نگاه قرار نگیرد، به خصوص در فصل بعدالتحریری که سخت به لیبرالیسم می تازد و حتی هر آنچه را خود در متن اصلی کتاب ساخته و پرداخته است ویران می کند، نقدی بر نظریات او را به قلم جورج کراودر در بخش ضمیمه این کتاب آورده ایم. امیدوارم برابر نهادن مواضع جان گری و نقدهای جورج کراودر مایه ای برای تفکرات بعدی به خواننده بدهد و انگیزه ای برای تلاش فکری فراهم آورد.

در ضمن مطالعه دو کتاب دیگر جان گری، فلسفه سیاسی فون هایک و فلسفه سیاسی آیزابا بولین، که به همین قلم ترجمه شده اند، برای درک مطالب این کتاب می تواند مفید باشد.

خشایار دیهیمی

پیشگفتار ویراست دوم

در بعدالتحریر تازه‌ای که بر این چاپ افزوده‌ام، تأملات ثانوی خود را در مورد لیبرالیسم میل و پروژه لیبرالی عرضه داشته‌ام. در متن اصلی کتاب به هیچ‌وجه دست نبرده‌ام و در پی آن نبوده‌ام که تفسیرم از نوشته‌های میل را در نکات اساسی ترمیم یا اصلاح کنم، بلکه سعی کرده‌ام دلایلم را در مورد اینکه چرا دیگر به نظرم استدلال میل در دفاع از آزادی قابل دفاع نیست عرضه دارم. بر همین اساس، نقدهای سنتی اصلی بر نظر میل در رساله آزادی را مورد بررسی مجدد قرار داده‌ام و نتیجه گرفته‌ام که این نقدها توان و نیرویی دارند که استدلال میل از پس آنها بر نمی‌آید - استدلال میل به نحوی که در چاپ اول این کتاب عرضه کرده بودم و در کم از آن هنوز هم همان است. اما دلایل عمیقتر عدم موفقیت پروژه میل در رساله آزادی مربوط به ویژگیهایی از لیبرالیسم میل است که در همه انواع لیبرالیسم مشترک است، و مهمترین آنها در بحث فعلی ما درک اروپا-محورانه از تاریخ و پیشرفت بشری است. چون مدعای مرجعیت عام اندیشه لیبرالی مربوط به چنین درک و برداشتی است، عدم موفقیت پروژه میل در رساله آزادی در واقع عدم موفقیت و شکست خود پروژه لیبرالی است.

گفتگوهای من در طول سالیان با آیزایا برلین و جوزف رز یاور من در شکل دادن به این تأملات ثانوی در مورد میل و لیبرالیسم بوده است، اما هیچ یک از آنان مسئول هیچ یک از این تأملات ثانوی نیستند. بیشترین دین را همسرم، میکو، بر گردن من دارد.

جان گری

جیزس کالج، آکسفورد

آوریل ۱۹۹۵

برای کسی که دل به آزادی سپرده است، هیچ چیز نیست که بتواند به آزادی اهمیت ببخشد. چنین شخصی هیچ دلیلی برای این دلسپردگی ندارد.

ر. ریز، بی پاسخ، لندن،
راتلج اند کیگان پل، ۱۹۶۹، ص ۸۴

حال که گفتم فردیت چیزی جز همان تکوین و تکامل [شخصیت] نیست، و تنها پرورش و اصلاح فردیت است که انسانهای متکاملتری به وجود می آورد یا می تواند به وجود آورد، دیگر می توانم استدلالم را به پایان برم: زیرا در مورد فلان وضعیت امور بشر چه چیزی بیشتر و بهتر از این می توان گفت که این وضعیت انسانها را به کمال ممکنشان نزدیک می کند؟ و بدتر از این چه می توان درباره هر چیزی که مانع خیر می شود گفت که آن چیز جلوی رسیدن به چنین وضعیتی را می گیرد؟ اما، بی تردید، این ملاحظات کافی نیست تا آنها را که بیش از همه نیازمند مجاب شدن هستند مجاب کند؛ و باید بحث را پیشتر برد و نشان داد که این انسانهای متکامل برای انسانهای تکامل نیافته منشأ فایده ای هستند — و به کسانی که سودای آزادی ندارند و نمی خواهند هم بهره ای از آن برگیرند، خاطر نشان کرد که اگر اجازه دهند افراد دیگر بی مانع و رادع از آزادی شان بهره ببرند آنها نیز بی گمان اجر و پاداشی خواهند یافت.

جی. اس. میل، رساله آزادی، لندن،
دنت، ۱۹۷۲، صص. ۱۲۱ - ۱۲۲

مشکل و مسئلهٔ میل در رسالهٔ آزادی

۱. تفسیری سنتی

طبق نظری سنتی، مشکل و مسئلهٔ میل در رسالهٔ آزادی حل ناشدنی است. میل خود به صراحت می‌گوید که هدفش در این رساله دفاع از یک اصل واحد است که تنظیم‌کنندهٔ [حد] مداخله در آزادی فرد برای اندیشه و عمل باشد. او در آن جملهٔ مشهورش می‌نویسد: «هدف این رساله تثبیت و روشن کردن [یک اصل بسیار ساده است که شایستهٔ حاکمیت مطلق بر اجبارها یا نظارتهایی باشد که جامعه بر فرد اعمال می‌کند].»^[۱] توصیفی که او از این اصل می‌کند - اصلی که او می‌خواهد در مقام اصلی «شایستهٔ حاکمیت مطلق» بر تحدید آزادی و مداخلهٔ دولت و جامعه در فعالیتهای فردی از آن دفاع کند - به ما نشان می‌دهد که میل به دنبال اصلی است که بلااستثناء قابل اعمال در همهٔ جوامع باشد - البته بنا به عبارت پایانی جمله‌اش، منهای «جوامع عقب مانده‌ای که در آنها نژاد اصلی را می‌توان نابالغ به حساب آورد.»^[۲] میل به هنگام مشخص کردن انواع استدلالهایی که در توجیه‌گردن نهادن به اصل خود اقامه خواهد کرد، اعلام می‌دارد که در این استدلالها جز به ملاحظات فایده‌گرایانه متوسل نخواهد شد: «شایسته است این را نیز بگویم که من

از هر امتیازی که توسل به اندیشه انتزاعی حق، در مقام چیزی مستقل از فایده، می‌توانست عاید استدلال‌هایم کند چشم می‌پوشم.»^[۳] کسانی که معتقد به این نظر سنتی و معمول هستند تردیدی ندارند که کار خطیری که میل در این اظهارات پیشه کرده است چندان ناشی از درک اشتباه و غلط است که عملاً آن را ناساز و ضد و نقیض می‌کند.

جریان نیرومند نقد مخرب و ویرانگر بر نوشته‌های میل در رساله آزادی، که از زمان انتشار «رساله» در ۱۸۵۹ بر دیدگاه و نظر ما نسبت به آن حالت غالب و مسلط داشته است، حاوی عناصر مشترکی است. مجموعه این نقدها بر روی هم بدل به حکم محکومیت قاطعی علیه هدف خطیری می‌شوند که میل در رساله آزادی مد نظر قرار داده است. این نقدها می‌گویند شهودهای اخلاقی میل با پیامدهای ضمنی نظریه اخلاقی‌اش مغایرت دارد، و فقط با فدا کردن این یا آن می‌توانسته است این دو را به تعادل برساند. این نقدها می‌گویند استدلال‌ها و ارزش‌هایی که او در رساله آزادی بدانها متوسل می‌شود مغایرت لاعلاجی با اخلاق فایده‌گرایانه‌ای دارند که او در رساله و در دیگر نوشته‌هایش به حمایت از آن می‌پردازد، و در نتیجه چاره‌ای نیست جز آنکه رساله آزادی را نیز، مانند خود میل، به دو بخش قسمت کرد. این سنت نقد و تفسیر بیانگر نظر و دیدگاه مرسوم دربارۀ تاریخ فکری انگلستان در قرن نوزدهم است، که در آن جان استیوارت میل گسسته از نظامی فکری در نظر گرفته می‌شود که بتنام و پدر میل نمایندگان اصلی‌اش بودند، و در عین حال خود میل هرگز به طور کامل متوجه این گسست و ارتدادش نشد و بدان اذعان نکرد. بدین ترتیب اندیشه میل طبیعتاً مخلوطی التقاطی از عناصر ناسازگاری در نظر گرفته می‌شود که با هر فشار انتقادی متداوم به راحتی از هم می‌پاشد. این نوع نگاه به میل، یعنی او را متفکری التقاطی و بینابینی در نظر گرفتن، به گونه‌ای مقاومت‌ناپذیر و وسوسه‌انگیز این فکر را پیش می‌آورد که نمی‌توان انتظار داشت نوشته‌های اخلاقی و سیاسی او آموزه‌ای منسجم و

منطقی به دست دهد، و بی‌حاصلی و بی‌سرانجامی استدلال‌های او، خصوصاً در رسالهٔ آزادی، باید به‌ناگزیر در عمل آشکار شود.

خطایی ساده‌لوحانه است اگر بپنداریم که همهٔ منتقدان میل در صدواندی سال گذشته بر سر همهٔ نکات مهم در تفسیر رسالهٔ آزادی توافق داشته‌اند. اما عناصر مشترک در تفاسیر آنان را به‌راحتی می‌توان تشخیص داد، و این عناصر بر روی هم نقدی بر این رساله را شکل می‌دهند که آنقدر استوار و مستدل و آنقدر نافذ و مؤثر هست که بتوان آن را دیدگاه معمول و مقبول دربارهٔ رساله خواند. در این دیدگاه معمول و مقبول، می‌توان سه پایه و رکن شاخص برای این اعتقاد تمیز داد که کار خطیری که میل در رسالهٔ آزادی در پیش گرفته بود از پیش محکوم به شکستی مفتضحانه بود. نخستین استدلال به‌منطق فایده‌گرایی در مقام اخلاقی تک‌اصلی متوسل می‌شود. هرچه باشد، فرض بر این است که فایده‌گرایان با این سؤال به پیشباز هر موقعیت عملی می‌روند: از میان همهٔ اعمالی که می‌توانم انجام دهم کدامیک بهترین نتیجه را به بار خواهد آورد؟ خود میل هم می‌گوید: «آیینی که «فایده» یا «اصل بیشترین خوشبختی» را به عنوان پایهٔ اخلاقیاتش می‌پذیرد، بیانگر این اعتقاد است که هر عملی به نسبتی که می‌تواند خوشبختی را بیشتر کند درست است، و به نسبتی که ممکن است موجب بدبختی شود غلط است.»^[۴] کسی که یگانه هدفش به بار آوردن بهترین نتیجه است بر این اساس بی‌میل نخواهد بود دستش را در انتخاب مؤثرترین راهکار برای رسیدن به هدف باز بگذارد. به همین دلیل او هرگز هیچ اصل و حکم اندرزینی^۱ را که پیشاپیش راه‌گزینش برخی شقوق را در میان تمام شقوق ممکن مسدود می‌کند راهنمای عمل خود قرار نخواهد داد. علی‌الخصوص، او هرگز هیچ اصل و حکم اندرزینی را که ممکن است

او را وادار کند در تأملات خود مجموعه‌ای از نتایج و پیامدهای خوب را کنار بگذارد اختیار نخواهد کرد. اما ظاهراً این دقیقاً همان کاری است که میل در رسالهٔ آزادی انجام می‌دهد. طبق اقرار خود میل در این رساله، او خود را متعهد می‌کند که «اصل فایده» را چارچوب پاسخ به هر پرسش اخلاقی قرار دهد: پس چرا میل به هنگام بحث از مسائل اخلاقی مربوط به تحدید آزادی به اصل دیگری نیاز پیدا می‌کند؟ آیا او می‌تواند در این زمینه اصل دیگری عرضه کند؟ اگر میل واقعاً و از همه جهت اخلاق‌پردازی فایده‌گرا باشد، بی‌تردید به هر سؤالی در مورد توجیه تحدید آزادی بایستی صرفاً براساس نتایج خوب و بد سیاستهای گوناگون تحدید آزادی پاسخ دهد. اخلاق‌پردازان فایده‌گرا نمی‌توانند در هیچ زمینهٔ مربوط به تصمیم‌گیری دربارهٔ اینکه چه باید کرد نیازمند استفاده از اصلی سواى خود «اصل فایده» باشند.

می‌توان این ایراد را به این استدلال گرفت که اخلاق فایده‌گرایانه را تا حد زیادی کاریکاتوری می‌کند. هرچه باشد، مدافعان میل می‌توانند بگویند، هر فایده‌گرای موجه و معقولی می‌پذیرد که احکام و اصول اندرزین خاصتری از خود «اصل فایده» هم هستند که در رفتار ما در زندگی عملی مفید و حتی صرف‌نظر ناکردنی هستند (و این را همهٔ نویسندگان بزرگ فایده‌گرا پذیرفته‌اند). دلایل اقتصادی، محدودیت اطلاعات، و همدلیهای جانبدارانه قویاً علیه پیشه کردن این خط مشی هستند که در مورد هر مسئلهٔ عملی با توسل به «اصل فایده» تصمیم‌گیری کنیم. بنابراین، اخلاق‌پردازی فایده‌گرا هم، چه در زمینهٔ دادن رهنمودهای اخلاقی و چه در مسیر زندگی عادی‌اش، نیازمند استفاده از اصولی غیر از «اصل فایده» خواهد بود. در برابر این ایراد، مفسران سنتی رسالهٔ آزادی می‌گویند درست است که اتخاذ چنین شیوه‌ای معقول است، اما یقیناً این شیوه‌ای نیست که میل در رساله‌اش اتخاذ کرده باشد. آنها تأکید می‌کنند که میل در رساله‌اش «اصل آزادی»

را نه به عنوان قاعده‌ای تجربی و خطاپذیر، بلکه به عنوان منعی مطلق در برابر بسیاری از سیاستهای فزایندهٔ فایده مطرح می‌کند. «اصل آزادی» به ما چه می‌گوید؟ می‌گوید هیچ حدی را برای آزادی نمی‌توان مقرر کرد مگر آنکه آن حد مانع از صدمه رسیدن به دیگران شود. اگر تحدید آزادی صرفاً خوشبختی یا رفاه را، مثلاً با اعطای منافع فراوان به سایر انسانها، فزونتر کند، نمی‌توان آن را موجه دانست. میل «اصل آزادی» خود را این اصل می‌خواند که «یگانه مقصودی که به افراد بشر اجازه می‌دهد، به صورت فردی و جمعی، در آزادی عمل هر فرد دیگری دخالت کنند، صیانت ذات است. یگانه منظور و هدفی که در راه آن می‌توان به حق بر هر عضو جامعهٔ متمدن، برخلاف خواستش، اعمال زور کرد ممانعت از صدمه رسیدن به دیگران است.»^[۵] «اصل آزادی» میل با مشخص کردن این شرط ضروری برای هرگونه تحدید موجه آزادی، که باید مانع از صدمه رسیدن به دیگران باشد، شرطی لازم و کافی برای وجود هر نوع دلیلی برای تحدید آزادی معین می‌کند. حال مشکل میل واضح و لاعلاج است. طبق نظر خود او، «اصل فایده» باید خود تمامی دلایل له و علیه برای هر عمل یا سیاستی را فراهم آورد. با اینهمه می‌بینیم که او در رسالهٔ آزادی اصرار دارد که اصل و حکم اندرزینی را اختیار کنیم که نه تنها محتوایی متفاوت از «اصل فایده» دارد، بلکه عملاً از ما می‌خواهد که تأثیرات فایده‌تی کرده‌ها (و نکرده‌ها)یمان را در حوزه‌ای فوق‌العاده وسیع نادیده بگیریم. می‌توان پذیرفت که میل مورد استفاده‌ای برای اصل اندرزینی یافته است که محتوایی متمایز از «اصل فایده» دارد، اما فرض اینکه او مورد استفاده‌ای برای اصل اندرزینی یافته است که این شرط را می‌گذارد که صرف این واقعیت که عملی فایده را فزونتر می‌کند دلیلی برای ترجیح آن عمل نیست، مگر آنکه در ضمن مانع از صدمه رسیدن به دیگران شود، بسیار پارادوکسی خواهد بود.

پس طبق این رشته نخست ایرادها، مشکل میل در رساله‌اش ناشی از کوشش او برای عرضه دفاعی فایده‌گرایانه از اصل اندرزینی است که نه تنها متفاوت از «اصل فایده» است، بلکه لازمه اختیار کردن آن اصل برای هر فرد نادیده گرفتن پیامدهای «اصل فایده» در طیف وسیعی از اوضاع و احوال و شرایط است. منتقدان متأخرتر می‌گویند معضل او در اینجا مورد بسیار آشکاری از معضلی است که گریبانگیر همه اخلاق‌پردازان فایده‌گراست. میل هم مانند بسیاری از متفکران دیگر در این سنت، متوجه است که ما همیشه نمی‌توانیم دست به محاسبه نتایج و پیامدها بزنیم؛ ما در زندگی روزمره‌مان نیازمند احکام یا قواعدی هستیم که محتوایی خاصتر از «اصل فایده» داشته باشند. اما، اگر نخواهیم به عقیده فایده‌گرایانه‌مان پشت پا بزنیم، لازم است همیشه اختیار کردن این اصول اندرزین خاصتر را بر اساس فایده‌شان توجیه کنیم. این بدان معناست که این اصول اندرزین نه تنها باید با اقتضائات فایده همخوان باشند، بلکه باید نشأت گرفته از آن هم باشند: این اصول نمی‌توانند وزن و اعتباری و رای اعتبارشان به دلیل سهمی که در فرودن بر فایده دارند داشته باشند. این اصول یا احکام فقط می‌توانند قواعد فوری و فوتی یا قواعد تجربی و موردی باشند که چکیده پهنه‌های وسیعتری از تجربه‌های پیچیده را در دل خود جای داده باشند. اگر این اصول یا احکام چیزی فراتر از قواعد فوری و فوتی و تجربی باشند، فایده‌گرایی که چنین نگاهی به آنها دارد در واقع دست از اعتقاد فایده‌گرایانه‌اش شسته است و بایستی او را محکوم به خطای قاعده‌پرستی کرد. از زبان و اصطلاحات مطلق‌گرایانه‌ای که میل در تنظیم «اصل آزادی» به کار برده است آشکار است که او دقیقاً مرتکب همین خطای قاعده‌پرستی در مورد قاعده خودش شده است. میل می‌گوید: «یگانه بخشی از رفتار فرد، که فرد باید در قبال آن پاسخگوی جامعه‌اش باشد، آن بخشی است که به دیگران مربوط می‌شود. در

بخشی از رفتار فرد که صرفاً مربوط به خودش است، استقلال او، بنابر حق، مطلق است. فرد بر خود، بر جان و تن خود، حاکمیت مطلق دارد.^[۶] بنابراین، میل دائماً چنان نگاهی به «اصل آزادی» دارد که گویی نه تنها این اصل متمایز از «اصل فایده» است، بلکه از آن استقلال هم دارد، گویی چیزی فراتر از صرفاً موردی از موارد کاربرد اصل حاکم مطلق فایده است. اصل آزادی اگر بنا باشد توجه خاصی به آزادی داشته باشد، بایستی چیزی سوای موردی از موارد کاربرد «اصل فایده» باشد. مشکل میل دقیقاً در این واقعیت نهفته است که «اصل آزادی» او تا زمانی که معتقد است «اصل فایده» اصل غائی اوست نمی‌تواند چیزی جز مرحله یا درجه‌ای از «اصل فایده» باشد.

این رشتهٔ نخست از ایرادها منطق فایده‌گرایی را در مقام اخلاقی تک‌اصلی ملاک قرار می‌دهند، حال آنکه رشتهٔ دوم ایرادها به این واقعیت اشاره می‌کنند که «اصل فایده» و «اصل آزادی» حافظ ارزشهای متفاوت و غالباً متنافر هستند. «اصل آزادی» می‌گوید که ما نباید آزادی را فدا کنیم مگر در مواردی که امکان صدمه رسیدن به دیگران باشد، حال آنکه «اصل فایده» می‌گوید فقط خوشبختی یا خوشی و لذت است که ارزشی فی‌نفسه دارد. بدین ترتیب ناگهان مشکلات میل وخیمتر و جدیتر می‌شوند. چه دلیلی دارد که فکر کنیم دو ارزش آزادی و خوشبختی همیشه مکمل هم و متقابلاً مؤید هم هستند، حال آنکه طبیعتاً آن دو را در بسیاری از معضلات زندگی متمدانانه رقیب و معارض هم می‌دانیم؟ آری، هیچ ناسازگاری صوری در تصدیق این دو اصل بی‌استثنا نیست که «همیشه چنان عمل کن که بیشترین خوشبختی را به بار آورد»، و «اگر صدمه‌ای به دیگران نمی‌رسد، هرگز آزادی را محدود نکن.» مسئله و مشکل میل این است که باید نشان دهد چگونه پذیرش یک اصل بی‌استثنا («اصل آزادی» او) با پیروی از اصل بی‌استثنای دیگری («اصل فایده») تکلیف می‌شود. اما اصلی بی‌استثناء

در مورد شرایط تحدید به حق آزادی تنها در صورتی همان نتایج و پیامدهای اصل فایده را خواهد داشت که فرض تردیدآمیز پیش‌بینی‌پذیری و بقاعدگی امور بشری را بپذیریم. در هر نگاه واقع‌بینانه قابل قبول به انسان و جامعه، بعضاً پیروی بی‌چون و چرا از چنین اصلی خسرانهای جدی بر خوشبختی وارد خواهد کرد. تطابق طابق‌النعل بالنعل نتایج و پیامدهای این دو اصل را باید از آن احتمالات بسیار بعید دانست. با توجه به اینکه اصول میل ارزشهای متفاوت و بعضاً متضاد را در دل خود جای داده‌اند، او چه دلیلی می‌تواند برای امتناع از غلبه اصل برتر خود بر اصل آزادی، در موارد تضاد این دو، عرضه کند؟ تا زمانی که او خودش را فایده‌گرا می‌داند، بی‌تردید هیچ چیزی به او اجازه نمی‌دهد از به‌کارگیری اصل فایده سر باز زند؛ اما نیروی اصل آزادی او دقیقاً در همین است که مانع از توسل به فایده برای توجیه تحدید آزادی جز در طیف بسیار محدودی از شرایط می‌شود. اگر آزادی و فایده واقعاً دو ارزش متمایزند، آیا نبایستی گه‌گذار در رقابت و تعارض با هم قرار گیرند؟ و در چنین شرایط رقابت و تعارضی، چگونه فردی فایده‌گرا می‌تواند با حفظ اصولش اولویت را به آزادی بدهد؟

در اینجا، می‌توان در دفاع از میل گفت که از نظر او فایده یا خوشبختی چیزی متمایز از آزادی، آنگونه که منتقدانش فرض گرفته‌اند، نبود. او می‌گوید فایده‌ای را که او از آن سخن می‌راند «باید فایده در گسترده‌ترین معنایش گرفت که مبتنی بر منافع همیشگی انسان در مقام موجودی پیشرفتخواه است.»^[۷] این نکته که میل در همان صفحات آغازین رساله آزادی تأیید اخلاق فایده‌گرایانه را با اشاره‌ای به «فایده در گسترده‌ترین معنایش» مقید و مشروط می‌کند، می‌تواند منطقی‌تر نشانگر این باشد که او خوشبختی را شامل عناصری (احتمالاً ضروری) چون فردیت و خودپروری می‌داند. این عناصر خوشبختی

هم به نوبهٔ خود می‌توانند تا حدودی مشروط به شرایط مربوط به آزادی (یا حاوی آزادی) باشند.

حال به سادگی می‌توان در برابر این ایراد گفت که سخن گفتن از آزادی و خوشبختی چنانکه گویی این دو، دو ارزش کاملاً متفاوتند در پیش گرفتن راهی کاملاً خلاف مفاد و محتوای نوشته‌های میل است. اما حتی اگر این امتیاز را به او بدهیم، باز مشکل او به جای خود باقی می‌ماند. آزادی و خوشبختی را نمی‌توان به نحوی معقول با هم یکی دانست؛ خوشبختی شرایط و اجزای سازندهٔ دیگری جز آزادی هم دارد که نظریه‌پرداز فایده‌گرا باید آنها را هم مورد توجه قرار دهد و به حساب آورد. و باز، حتی اگر آزادی را در ردهٔ یکی از اجزای ضروری خوشبختی قرار دهیم، به نظر می‌رسد مجاز نباشیم وزن و اعتباری بی‌حد و حصر برای آن در تضاد با سایر اجزای ضروری قائل شویم. و یافتن مواردی که در آن سایر اجزای ضروری خوشبختی در رقابت و تعارض با آزادی قرار گیرند دشوار نیست. خوشبختی بسیاری از انسانها موکول به رسیدن به آرمانهایی غیرلیبرالی است که ترجیحات آنها را شکل می‌دهد، و سیاستهایی که اساساً سرمشقشان دلبستگی به افزودن خوشبختی (یا ارضای ترجیحات و سلیقه‌ها) است، طبعاً تابع اصول لیبرالی نخواهد بود. در واقع، اگر خود لیبرالیسم را آموزه‌ای بدانیم که ارضای ترجیحات و سلیقه‌ها را تا بیشترین حد ممکن تکلیف می‌داند، آن هم فارغ از هر آرمانی، جز آنچه در ترجیح و سلیقهٔ فرد به بیان درمی‌آید (یعنی شبیه همان تصویری که برایان بری از لیبرالیسم دارد^[۱۸])، آنگاه لیبرالیسم برنامه‌ای خودشکن خواهد بود. زیرا، طبق برآوردی عادی، آزادی همیشه، یا حتی عموماً، وزن‌ترین عنصر در خوشبختی انسان نیست. نسبت دادن چنان وزن و قدری به آزادی، در مقام جزئی ضروری از خوشبختی، که هرگز نتوان آن را فدای هیچ‌یک از دیگر اجزای خوشبختی کرد، صرفاً توسل به قید و شرطی است که

دلیل موجّه و معقولی ندارد و به نوعی عقب‌نشینی و پاپس کشیدن از بررسی جدی معضلات عملی، آن هم دقیقاً از آن نوعی است که رسالهٔ آزادی قصد بررسی و حلشان را دارد.

هرگونه استدلال فایده‌گرایانه در دفاع از آزادی که در آن این قید و شرط ذکر شود که خوشبختی نمی‌تواند در تعارض یا رقابت با آزادی قرار گیرد جنبه‌ای سؤال‌انگیز دارد. حال می‌توان گمان را بر این گذاشت که استدلال میل این نیست که آزادی نمی‌تواند هرگز در تضاد با سایر ارزشها قرار گیرد؛ بلکه، به عکس، استدلالش این است که باید خوشبختی را چنان به تصور آورد که دربرگیرندهٔ درک و برداشت معینی از کمال شخصی یا آرزومندی آن باشد. سوای این نکته که روشن نیست چگونه می‌توان چنین نظر دست و پاگیری را نسبت به خوشبختی مستدل یا پذیرفتنی کرد، ابراز چنین نظری به معنای فدا کردن یکی از جنبه‌های اصلی لیبرالیسم خواهد بود که غالباً آن را مشخصهٔ لیبرالیسم می‌دانند،^[۹] جنبه‌ای که خود میل هم غالباً بدان تکیه می‌کند. این جنبه آن است که نهادهای جامعهٔ لیبرالی، و بنابراین اصول اساسی لیبرالیسم، که این نهادها مظهر آن هستند، در برابر دیدگاههای رقیب راجع به کمال شخصی بیطرف هستند. فردی لیبرال ممکن است عملاً پایبند درک و برداشت خاصی از زندگی خوب باشد، و کاملاً ممکن است فکر کند که جامعهٔ لیبرالی مساعدترین جامعه برای رسیدن به این زندگی خوب و گسترش و ارتقای آن است؛ اما چنین فردی به این فکر نخواهد کرد که اصول و نهادهای جامعهٔ لیبرالی به قیمت فدا کردن درکها و مفاهیم دیگر از زندگی خوب در خدمت گسترش و ارتقای درک و برداشت خود او از زندگی خوب قرار گیرد. استدلال فایده‌گرایانه در دفاع از آزادی را، که در آن برخی آرمانهای زندگی اصلاً به عنوان جنبه‌هایی از رفاه و سعادت مورد بررسی قرار نمی‌گیرند، باید استدلالی دانست که چیزکی از روح لیبرالیسم در آن از دست رفته است، حتی اگر نتوان با استناد